



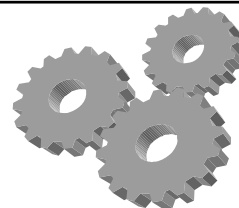
سال اول شماره 22

سه شنبه 30 بهمن 1358

رهائی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

جنبش چپ ایران و جنبه هائی از بحران هویت



بسیاری از نیروهای چپ هویت مستقل خود را در برابر سایر نیروهای شرکت کننده در جنبش فراموش کرده اند

فرزاد رستمی

یکسال از قیام شکوهمند مردم ایران گذشت. در این یکسال چپ چه کرد و چه خواست، مسئله ایست که بررسی مفصل و دقیق آن احتیاج به روشن شدن هرچه بیشتر سیر حرکت جنبش چپ در جامعه دارد تا بتوان با توجه به واقعیت‌های اجتماعی از برخورد چپ به قیام و پی آمدهای آن جمع‌بندی نسبتاً کاملی را ارائه داد. اما آنچه مسلم است، این است که عملکرد چپ در یکسال گذشته، دست آوردها و نقصانهای آن جدا از "خصلت‌های عمومی" چپ و تحلیلهای و نتیجتاً پراتیک ارائه داده شده از جانب آن مرتبط است. و هر برخورد باید ارتباط خصلت عمومی چپ و عملکردهای آنرا مورد بررسی قرار دهد. ارتباط منطقی که تنها در برگزیده‌ی عملکرد چپ در یکسال اخیر نبوده، بلکه شامل گذشته‌ی چپ، زمینه‌های تاریخی رشد آن و تجارب متعددی که در شصت ساله‌ی اخیر کسب نموده است نیز می‌باشد.

در این زمینه بخصوص باید شرایط تاریخی پای گیری جنبش سوسیالیستی در ایران را در مد نظر قرار داد و از تأثیرات شرایط ویژه‌ای که این جنبش در ایران آغاز به رشد نمود و تأثیراتی را که بر روند رشد یعدی آن نهاد غافل نماند. زیرا که وارد شدن فرهنگ و اندیشه‌های چپ در ایران بیش از آنکه محصول رشد نیروهای مولده و انکشاف تاریخی جامعه سنتی ایران باشد، ناشی از تأثیر پذیری روشنفکران ایران از فرهنگ سوسیالیستی در شرایط مساعد انقلاب مشروطیت است.

در حقیقت عدم وجود پایه‌های مادی اجتماعی (سطح پائین تکامل اجتماعی) در هنگام نضج گیریهای اولیه جنبش چپ، حاکمیت بلا منازع روزیونیسیم حزب توده و توده ایسم در جنبش کمونیستها و خیانت‌های آشکار آنان به جنبش کمونیستی و همچنین وجود سالیان دراز استبداد، ترور و خفقان در ایران - که در نوع خود در جهان بی نظیر بود - از جمله عواملی بود که چپ ایران را از تجربه اندوزیهای متداوم، ارتباط نزدیک با توده‌ی طبقه کارگر محرم، و چپ رامستعد انواع و اقسام انحرافات سیاسی و ایدئولوژیکی نماید. بی جهت نیست که چپ ایران علیرغم آنکه سالهاست بگونه‌ای در حیات سیاسی معاصر مطرح است. هنوز نتوانسته است درک روشنی از مبارزه‌ی اجتماعی و وظایف خویش ارائه دهد. و پیش از آنکه عمده‌ی خواسته‌های واقعی پرولتاریا در مبارزه اش علیه سرمایه‌داری باشد، تحت تأثیر تمایلات ذهنی و سیعترین توده‌ی فعال جنبش چپ - خورده بورژواها - و تحت تأثیر جو حاکم در ایران - جو استبداد و اختناق - قرار گرفته و عملاً در صف ویا دنبای نیروهای غیر پرولتاری حرکت میکند، و نتیجتاً حفاصل وی با سایر نیروهای آزادیخواه، عمدتاً در قاطعیت طرحشعارها و راههای عملی وصول به خواستها و اهداف قرار دارد و نه در خود این اهداف. چنانکه چپ ایران، بدون داشتن پشتوانه‌ی قوی و بدون آنکه قادر باشد عملاً مرزبندی مشخص خویش را با سایر نیروهای درگیر در پیکار اجتماعی روشن نماید وارد مبارزه‌ی بس مهم میگردد. وجود

اختناق و استبداد بی حد و مرز و فقدان یک جنبش و وسیع توده ای که بتواند فعل و انفعالات مبارزه اجتماعی را جمع بندی و انتقال دهد. صورتی در هم و مغشوش به طیف چپ میداد. چپ ایران به همین دلیل - برخلاف بسیاری از جنبشهای چپ جهان که نیز درگیر اختناق بوده اند - تمامی هم و غم خود و آلتزناتیوهای اجتماعی خود را در امر سرنگونی استبداد بکار میبندد. و همین امر باعث گردید در جنبش مشروطه و جنبش جنگل و جنبش ملی کردن صنعت نفت و تمامی حرکات مختلف اجتماعی، تبلیغ شعارهای عمدتاً دمکراتیک و دنباله روی از جریانات غیر پرولتری بمثابة ی یکی از وجوه ضعف چپ جلوه نماید.

در سالهای اخیر نیز، گرچه انکشاف نیروهای مولده بستری طبیعی برای پایگیری چپ فراهم کرد ولی باز استبداد و دیکتاتوری سیاه رژیم بعنوان فاکتور مهم در چگونگی روند تکاملی چپ نقش پیدا کرد. تشدید روز افزون دیکتاتوری و توسعه ی همه جانبه ی ارگانهای سرکوب رژیم وابسته به امپریالیزم شاه باعث شد که حرکتی وسیع و توده ای بجز آنچه در یکی دو سال گذشته شاهد آن بوده ایم وجود نداشته باشد. تفتیش عقاید و تعقیب عناصر مبارز و ضربات مداوم به هر تشکل ابتدائی و کوچکی و کنترل شدید کارخانه ها و کارگاهها و روستاها، مبارزین انقلابی را به انزوا و زیر زمین کشانید که بنا به طبیعت خاص این محافل - که خود نیز دچار انحرافات اساسی بودند - فاقد ارتباط فعال سازمان یافته با توده های زحمتکش شدند. و این سلطه ی سرکوبگرانه تا بدانجا انجامید که حتی ارتباط این محافل نیز با یکدیگر چندان آسان نبود. ماهها طول میکشید تا یکی از سازمانها و یا یکی از گروههای مبارز، گروه دیگر و یا سازمان دیگر را بیابد. این تماس بنا به شرایط، که قطع سریع این ارتباط را امری بدیهی و محتوم میساخت آنچنان بود که بندرت میشد، به بحث نشست و غالباً جلسات در محدوده رد و بدل کردن اطلاعات و اخبار باقی میماند.

از سوی دیگر، کنترل شدید رژیم در مورد تولیدات فرهنگی و سیاسی و سلطه انحصاری بر وسائل ارتباط جمعی باعث شده بود که دسترسی به کتب و مقالات اجتماعی - سیاسی و اقتصادی امری محال مینمود و اغلب نیز اینطور بود. بطوریکه منابع تغذیه تئوریک بسیاری از مبارزین همان منابعی بودند که از دوران مصدق بیادگار مانده بود و آنچه که نیز بهمت خود مبارزین تهیه و ترجمه و پخش میشد در سطحی نبود که به راهیابی چپ کمک موثری برساند. از تحلیل های روز خبری نبود و آنچه بود بجز چند مورد آنچنان بود که به رهائی چپ از سر در گمی نمی انجامید. در صورتیکه در سیاهترین دیکتاتوریهایی مثل کشورهای امریکای لاتین، وجود مقاومت و جنبش کارگری و تشکیلات کارگری - با استقلال نسبی و خواسته های صنفی - زمینه های ارتباط سازمانها و عناصر چپ را با جنبش کارگری فراهم میساخت و وجود همین زمینه ی بالنسبه ی سیاسی - صنفی، امر انتقال تجربه و تداوم سنتهای مبارزاتی کارگری و جمع بندی این مبارزات، هویت مشخص و انسجام تئوریک چپ را موجب می گشت. امری که در ایران هرگز بخصوص در دوران بعد از کودتای 28 مرداد وجود نداشته است.

بهر حال، این امر باعث فقر تئوریک - سیاسی چپ گردید و موجب آن شد که مبارزه با استبداد و دیکتاتوری وجه غالب فعالیتها گردد.

نگاهی به تحلیلها و آثار تئوریک جنبش چپ نشان میدهد که اکثر این تحلیلها، حول سرنگونی رژیم و طرح شعارها و برنامه هایی در این زمینه است. چپ ایران بیش از نیم قرن علیه استبداد شعار میداد و برای سرنگونی دیکتاتوری و احقتناق برنامه ریزی میکرد. امری که بخودی خود نه تنها نادرست نبود بلکه لازم ولی غیرکافی بود. امری که به چپ هویتی مستقل و منطبق با رسالت تاریخی اش نمیداد و در نهایت او را در طیف "چپ" اقشار و طبقات غیر پرولتری، سکنی میداد نه در جایگاه و قرارگاه تاریخی چپ یعنی پرولتاریا، چرا که طبقات و اقشار وسیعی از خرده بورژوازی بودند و هستند که جهت عمده ی حرکت سیاسی شان مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری است، لکن تنها گونه ی طرح شعار و برنامه ی سیاسی و طرق مبارزاتییشان آنها را از چپ جدا میکند.

نگاه کنیم به آنچه که چپ میگفت و آنچه دیگر سازمانهای سیاسی مطرح میساختند. هر دو دو روی یک سکه - سکه مبارزه علیه دیکتاتوری و استبداد - بودند. حضور مداوم و سرکوبگرانه ی استبداد. عمده تا در اشکال مبارزه ی نیروهای مختلف سیاسی انعکاس می یافت نه در کیفیت آنها. و این حتی در دورن خود طیف چپ نیز امری قابل توجه است. راست رویها و چپ رویها در اکثر موارد، صرفاً از زاویه چگونگی شکل مبارزه علیه اختناق بررسی میگشت و نه در محتوی شعارها و طرح برنامه. "چپ" کسی بود که در امر مبارزه علیه رژیم، حادثترین و قاطع ترین شکل مبارزه را اختیار میکرد و بر عکس، "راست" کسی بود که در همان امر - مبارزه علیه رژیم - شکلی از مبارزه را اختیار میکرد که کمتر از "چپ" رادیکال بود، بدیگر سخن در یک امر واحد تنها شکل مبارزه بین "چپ" و "راست" خط کشی میکرد و این در باره ی سازمانهای غیر پرولتری

و مرزبندی "چپ" با آنان بطرق اولی تعیین کننده بود. شک نیست که شکل و طریق مبارزه، در تحقق خواسته ها موثر است. ولی شکل مبارزه یک وجه از صور گوناگون مبارزه ی اجتماعی است. شکل مبارزه اگر در رابطه با معنی و محتوی مبارزه مطرح نگردد، بعنوان عنصر مستقل و تعیین کننده در ارزش گذاری پدیده ها عمل خواهد کرد. وقتی همه یک معنی و یک محتوا و یک هدف را تعقیب نماید حد فاصلها فقط در گونه گونی اشکال وصول باین اهداف تعیین میگردد.

چپ در تمامی دوران قبل از قیام بجای پرداختن به رسالت خود، بجای یافتن راه حلها و پاسخهای لازم برای شکستن بن بست هائی که بر سر راه مبارزه ی خود داشت، به تحلیل و یافتن راه حلهائی پرداخت که انجام آن بعهده ی نمایندگان سیاسی طبقات و افسار دیگر بود و همین امر او را از وظائف اساسی وی دور میساخت. بعبارت بهتر اگر شعار سرنگونی رژیم و مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری رژیم خودکامه ی ایران، شعارش منطبق با مرحله ی تاریخی معینی بود، می بایستی درست بعنوان یک مرحله معینی از مبارزه اجتماعی چپ بآن برخورد میشد. میبایستی واقعا دریافته میشد که اگر این شعار، شعار حد اکثر نیروها و سازمانهای غیر پرولتری است، برای چپ شعار حداقل است و باید در کنار آن برای پیشبرد هدفهای عالیتر جنبش چپ برنامه ریزی نمود و مبارزه را بآن محدود ساخت. و نه آنکه بجای مبارزه مستقل پرولتاریا، دم از "جبهه واحد ضد دکتاتوری" و همکاری با بورژوازی زد. و نتیجتا نبودن امکانات برخورد و تلاقی اندیشه ها و خلاء فرهنگی، جسارت و شجاعت و از خود گذشتگی را بعنوان یکی از ضابطه های جنبش چپ قرار داد. ضابطه ای که تا امروز نیز جاذبه ی خود را حفظ کرده است. از اینرو چپ قادر به شناخت تمامی وظائف خود نبود و محدوده ی برخوردهای او عمده تا در زمینه ای بود که در راستای درجه ی بلوغ او بود و آنجا نیز که میخواست پا را از محدوده ی خود فراتر نهد، ضعف اش آشکار میگردد و آرمانهای طبقاتی غیر را تبلیغ مینماید. چپ با این هویت، با قیام روبرو میشود. بر این خصوصیت باید سرگیجه را نیز افزود. باین معنی که چپ همواره، بعلت جو پلیسی حاکم، در انزوای خویش قرار گرفته بود، پاکگیری یک جنبش وسیع توده ای آنهم بدان سرعت را اگر محال میدانست، حداقل بعید می پنداشت و بهمین دلیل، زمانیکه با آن روبرو شد، بسرگیجه مبتلا گشت، زیرا که فاقد برنامه ی لازم برای سمت دهی و جهت دادن بآن بود. چپ از وجوه و صور مختلف حرکات وسیع توده ای شناخت کافی نداشت و نمیتوانست بسادگی خود را با آن انطباق دهد. این سرگیجه بهمراه روشن نبودن اهداف اساسی چپ باعث گشت در عرصه ی این مبارزه، ابتکار عمل بدست نیروهایی قرار بگیرد که - همان گونه که رفت - رسالتشان، منطبق با آن بود. وقتی قرار باشد که چپ عمده تا همان چیزی را بگوید و بخواهد که نیروهای غیرپرولتری میگویند و میخواهند، و وقتی نیروهای غیر پرولتری، امکانات عملی شان برای بسیج توده ها و جهت دادن آنان بمراتب گسترده تر و وسیع تر از نیروهای چپ باشد، طبیعی است که ابتکار عمل بدست نیروهای غیر پرولتری قرار بگیرد. در اکثر حرکات جنبش اخیر، این سرگیجه و فقدان تحلیل و ارائه ی برنامه از جانب چپ خود نمایی میکرد. چپ عملا به تائید همه جانبه حرکاتی می نشست که نتیجه اش از پیش روشن بود و در جهت تحکیم جو انحصار طلبانه ی روحانیت قرار میگرفت "ذوق زدگی" ناشی از نیروهای چپ را به تکریم بی چون و چرای رهبری این حرکت واداشت و در بسیاری از زمینه ها نیز - از جمله گرایش مردم به تشکیل شوراهای - که میتوانست بهره ی کافی در خدمت بسیج مردم ببرد. باز ابتکار عمل را به جریانهای غیر پرولتری سپرد. چرا؟ زیرا همانگونه که گفتیم، چپ عمدتا تجربه اش در مبارزه علیه دیکتاتوری و استبداد رژیم وابسته به امپریالیزم بود. سایه ی سیاه دکتاتوری بر دوش همه ی نیروی های سیاسی و از جمله چپ قرار داشت. سنگینی اینبار آنچنان بود که بر سایر وجوه مبارزه مستولی گردیده بود و از اینرو علیرغم همه ی ایرادات و موضعگیریها علیه امپریالیزم باز هم وجه ضد دکتاتوری خود را عمده تا متبلور میساخت. یعنی مبارزه علیه امپریالیزم بیشتر، از زاویه ی مبارزه علیه دیکتاتوری نگریسته میشد، تا به دیکتاتوری از زاویه مبارزه ی ضد امپریالیستی، در چنین حالتی، بسیار واضع است که رهبری مبارزه با آن نیروها و جریانهای قرار بگیرد که بعقل مشخص تاریخی در این مرحله قادر به بسیج کردن توده های وسیعتری حول شعارهای فرضا ضد دیکتاتوری و ضد سلطنت میباشند. باید گفت که مستی ناشی از رشد جنبش توده ای و سقوط قریب الوقوع دیکتاتوری هوش از سر چپ ربوده بود.

تاسف آور است وقتی می بینیم که بسیاری از نیروهای چپ هویت مستقل خود را در برابر سایر نیروهای شرکت کننده در جنبش فراموش کردند، برخی به مصلحت و برخی به بهانه ی "حفظ وحدت خلق"، "ترس" از شکسته شدن صفوف متحد مردم، بخش وسیعی از چپ را بدنبال نیروهای غیرپرولتری روانه ساخته بودند. در حالیکه میشد با طرح شعارهای مستقل در منطق عمومی جنبش، ضمن حفظ نکات مشترک با سایر نیروها، هویت خود را نیز ابراز نمود، و حضور خود را اعلام کرد.

همچنانکه در حیطه ی اجتماع، طبقات و اقشار مختلف مرزبندیهای مشخص با یکدیگر دارند و هر بخش مدافع منافع خویش میباشد، در صحنه ی مبارزه ی اجتماعی نیز نیروهای سیاسی که طبیعتاً مدافع منافع بخشهای مختلف اجتماع هستند فقط پس از روشن شدن جهت حرکت و حد فاصل خود است که میتوانند دست به یک همکاری اصولی بزنند. پس ارائه ی برنامه و شعارهای مستقل و منطبق با منافع بخشهای مختلف، نمیتوانست و نمیتواند بیکباره صفوف مردم را از یکدیگر جدا سازد.

ولی دیدیم که بسیاری از نیروها با احتجاجاتی مانند بهم نخوردن صفوف متحد "مردم" چه فرصتهایی را از دست دادند که عواقب آن اینچنین دامنگیر همه گشته است. عبرت انگیز است وقتی به نقد فعالیتهای و اقدامات چپ حتی پس از قیام می نشینیم. پس از قیام نیز، همین بینش اثرات منفی را بر حرکات سیاسی نشان میدهد. چپ در این مرحله نیز برخلاف ادعاها و ابرازاتش، درک کاملاً درستی از رسالت خود ارائه نمی دهد. روزی فعالیت دمکراتیک و تبلیغ شعارهایی که جنبه ی دمکراتیک بر آنها غالب است زمینه ی عمده ی فعالیت عملی اش میشود، زیرا که بسط جو انحصار طلبی توسط حاکمان نو کیسه و نو جامه، محرکی میشود برای حساس کردن میل خفته چپ.

تحدید آزادیهای دمکراتیک توسط قدرتمداران، فعالیت چپ را عمدتاً - و مجدداً - بحول شعارهای دمکراتیک میکشاند و او را از وظائف اساسی اش دور میسازد. و ناچار همان خواسته هایی اساس مبارزه ی او را تشکیل میدهد که جناح چپ خرده بورژوازی با همان درجه از حدت و شدت آنها را طرح میکند.

وقتی میبینیم که بسیاری از نیروهای طیف چپ، بدرستی برای تعطیل روزنامه آیندگان و دفاع از آزادی مطبوعات با انتشار اعلامیه و نشریات و ترتیب راهپیمایی و باین عمل اعتراض میکنند ولی در همان زمان، بنادرست عکس العمل موثری برای دفاع از نفتگران زندانی از خود نشان نمیدهد. باید پذیرفت که چپ عکس العمل مناسب با قانونمندی خویش را از خود بروز نمیدهد. بیش از آن که به مسائل و مشکلات مرتبط با مبارزه ی کارگران و جنبش گارگری بیاندیشد و بتواند بآن بیاندیشد، درگیر مسائلی است که سالها تجربه و میدان مبارزه و گهواره ی رشد او بوده است. گهواره ی مبارزات عمدتاً دمکراتیک، و همچنین چپ در شرایطی دیگر چون هیچگاه نتوانسته است موقعیت واقعی خویش را درک نماید. مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک را یک مبارزه ی "بورژوازی" تفسیر مینماید و برتمام نیروهائی که مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک را جدا از مبارزه ی طبقاتی نمیدانند انگ لیبرال میزند و بر آن میشود که در مبارزه طبقاتی جائی برای مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک وجود ندارد و نتیجتاً برای خالی نبودن عریضه، نوید دمکراسی واقعی بعد از از بین رفتن طبقات میدهد.

چرا؟ زیرا که اینبار خرده بورژوازی، بورژوازی باصطلاح "لیبرال" و "دمکرات" را به پشت میز محاکمه کشانده، و آن بخش از چپ که هویت مستقل خویش را حفظ نموده است، ناچار و بعلت آنکه در ضمیر سیاسی اش بورژوازی و دمکراسی مترادف یکدیگرند، مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک را فراموش مینماید. برخورد اکثریت طیف چپ به دولت بازرگان و همچنین تعارضات بین خمینی و شریعتمداری آئینه تمام نمایی است از ماهیت وی. دیدن شریعتمداری و ندیدن خمینی، برخورد به بورژوازی و ندیدن نقش واقعی خرده بورژوازی سنتی و این گواه است که همه و همه بیانگر سر در گمی ها و اغتشاش فکری این طیف است.

به موضعگیری این طیف در باره انتخابات و رفراندهای سراپا تزویر و تقلب قدرت حاکم نگاه کنیم. سراب "دمکراسی" و "رادیکالیسم" خرده بورژوازی، آنچنان چپ را به برهوت میکشاند که تنها یکی از "پیشاهنگانش" میشود و همانگونه که بارها گفتیم، زحمتکشان و توده های ستمدیده مردم را از چپ نا امید کرده و آنان را بدنبال خرده بورژوازی روانه میسازد.

بعبارت دیگر تا هنگامی که چپ، به جای سامان دادن به صف مستقل خود و بسط همکاری های عملی میان سازمانهای چپ تحت برنامه ای که جمع بندی نکات مشترک آنان باشد، به جلب حمایت سازمانهای غیر پرولتری میکوشد، هویت خود را فراموش کرده است و مستقل نیست. تابعی است از مانورهای خرده بورژوازی، دنباله رو حوادثی است که در وقوع و آفرینش آنها سهمی نداشته است و از اینرو منتظر است و منتظر میماند که خرده بورژوازی بیافریند و او به نقد بنشیند.

بهر رو تا زمانیکه چپ نکوشد که جایگاه واقعی اش را تسخیر نماید و تا زمانیکه هویت مستقل خود را بعنوان یک آلترناتیو مشخص اجتماعی عرضه و معرفی ننماید، دنبال روی خرده بورژوازی خواهد ماند و راه گریزی جز در غلطیدن کامل به دامن وی ندارد.